

بررسی و واکاوی معنای جعل خلیفه در زمین

زهرة نریمانی*

استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم کرمانشاه، ایران

جعفر فیروزمندی بندپی**

استادیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه آزاد واحد کرمانشاه، ایران

(تاریخ دریافت: 1398/09/02؛ تاریخ پذیرش: 1398/10/17)

چکیده

در آیه 30 سوره مبارکه بقره موضوع خلافت مطرح ولی درباره مستخلف عنه سکوت شده است. به موجب این مسئله، مفسران و قرآن پژوهان پیرو مکتب اهل بیت، در این باره با هم اختلاف نموده‌اند و اقوال گوناگونی مطرح شده است، اما قول راجح نزد بسیاری از مفسران شیعی آن است که مراد از خلیفه در این جا حضرت آدم^(ع) است و مقصود از خلافت وی نیز «جانشینی خدا» بر روی زمین بوده است. آرای دیگر چون جانشینی بنی آدم از فرشتگان و اجنه نیز مطرح شده است. برخی نیز صرفاً به عنوان یک نظر بدون ادله متقن به وجود انسان‌های پیش از آدم اشاره کرده‌اند. در این مجال، ضمن نقد آرا و تبیین ادله قائلان این اقوال، با بررسی سیاق آیات و با رویکرد تفسیر قرآن به قرآن و سنت، نظریه خلافت و جانشینی از خدا و دیگر آرا، تضعیف و رأی خلافت حضرت آدم و ذریه او از انسان‌های پیشین تقویت می‌شود. در این مقاله ضمن بررسی دیدگاه‌های متفاوت درباره متعلق خلافت، پس از گذری بر مفهوم واژه خلیفه، مفهوم جعل خلیفه به معنای خلقت آدم و قرار دادن او در زمین به جای نسل‌های پیش مطرح شده است.

واژگان کلیدی: آدم، جعل، خلافت، فرشتگان، قرآن.

* E-mail: zohrehnarimani92@yahoo.com (نویسنده مسئول)

** E-mail: j.firoozmandi@gmail.com

مقدمه

در سوره‌ها و آیات متعددی از قرآن به داستان حضرت آدم^(ع) اشاره شده است. (بقره/ 30-38؛ اعراف/ 10-27؛ حجر/ 26-42؛ اسراء/ 60-64؛ کهف/ 150؛ طه/ 115-123 و ص/ 71-83)، اما آیه 30 سوره بقره سرآغاز آیات ده‌گانه‌ای است که، به‌عنوان یکی از جریان‌های مهم، در قرآن ذکر شده است؛ به‌طوری‌که رابطه تاریخ اجتماعی بشر را با عوالم دیگر تعریف می‌کند. «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُتَسَدَّدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» «و چون پروردگارت به فرشتگان گفت همانا من قراردهنده جانشینی در زمین هستم، [فرشتگان] گفتند: آیا کسی را در زمین قرار می‌دهی که در آن فساد کند و خون‌ها بریزد؟» حال آن‌که ما به‌وسیله ستایش [تو را] تنزیه می‌کنیم و برایت تقدیس می‌نماییم. [خداوند] فرمود به‌راستی من می‌دانم آنچه را شما نمی‌دانید» (بقره/ 30).

ابهامات و پیچیدگی‌هایی نشئت‌گرفته از اختلاف مفسران در سوره بقره، سبب شد سؤالات متعددی از باب معنی جعل خلیفه در زمین مطرح شود؛ سؤالاتی از این دست که «انگیزه پرسش و شکل‌گیری گفت‌وگوی فرشتگان با خداوند و حقیقت اسماء تعلیم‌شده به آدم^(ع) چه بوده و این که «آیا از ابتدای خلقت آدم مدنظر بوده است؟»، «منظور از جعل حضرت آدم^(ع) به‌عنوان خلیفه چیست؟»، «مستخلف‌عنه کیست؟»، «آیا پیش از حضرت آدم^(ع) انسان‌های دیگری در زمین می‌زیسته‌اند؟» و...

در این باره، عموم کتب تفسیری، با ارائه نظر تفصیل درباره معنای خلافت، به تبیین مصادیق خلفا پرداخته‌اند. برخی از مقالات و نگاشته‌ها هم به‌صورت اخص به این مسئله پرداخته‌اند. برای مثال، مقاله «خلافت انسان در قرآن» از محمدهاشم زمانی، به تفصیل این مطالب اهتمام داشته و سرانجام رأی غالب یعنی جانشینی انسان از خدا را قوت بخشیده است. از دیگر پژوهش‌ها، مقاله «نسان و خلافت الهی» از احمد شجاعی است. نام مقاله، خود، گویای تبیین نظریه مشهور و تقویت آن از موضع کلامی و عرفانی است. از پژوهش‌های دیگر، که به روش نقادانه به این موضوع نگریسته است، مقاله «چیستی انسان و چگونگی تبیین خلافت الهی در اندیشه ابن تیمیه» از فاطمه علمی و مهدی فرمانیان است که به‌طور غالب به بررسی جایگاه انسان در تفکر ابن تیمیه پرداخته و آن را مورد نقادی قرار داده است. البته، در انتهای مقاله، در فرازی بسیار محدود، به تبیین و نقد ابن تیمیه درباره خلافت آدم پرداخته است. در این باره و با پیش‌فرض دارا بودن انسان از خلافت الهی در وجوه و ابعاد گوناگون مقالاتی متنوع نوشته شده است؛ مقالاتی چون «نسان و خلافت الهی» از احمد شجاعی که

ازمنظر کلامی به موضوع نگریسته است و یا مقاله «*خلافت الهی، انسان جهانی، ولایت تکوینی (با تکیه بر دیدگاه ملاصدرا)*» که با تأملاتی فلسفی موضوع را دنبال نموده است. برشمردن این گونه مقالات از حوصلهٔ این تقریر خارج است، افزون بر آن که به نحو مستقیم، به موضوع اصلی این مقاله ارتباطی ندارد. این نگارش با رویکرد تفسیر قرآن به قرآن به کنکاش در حقیقت و تبیین معنای مستخلف‌عنه پرداخته است.

مفهوم‌شناسی واژه «خلیفه»

واژه «خلیفه» کلیدی‌ترین واژه در آیهٔ مذکور است. بنابراین ابتدا به معنای این واژه در کتب لغت و نیز کتب غریب‌اللغة می‌پردازیم تا صحیح‌ترین معنا را برای این واژه استخراج کنیم. «خلیفه» بر وزن «فعلیه» و جمع آن خلائف است. «خلفاء» جمع «خلیفه» است، بنابراین در معنای خلیفه، به سبب تاء مبالغه، معنایی زائد و نیز در مفهوم «خلائف» صفتی زائد و تأکیدی بیش‌تر نسبت به «خلفاء» وجود دارد. لفظ «خلیفه» دو بار (بقره/30 و ص/26)، «خلفاء» سه بار (اعراف/69 و 74 و نمل/62) و «خلائف» چهار بار (انعام/156؛ یونس/73 و فاطر/39) در قرآن تکرار شده است.

فراهیدی و زمخشری ذیل واژه «خَلَفَ» دربارهٔ لفظ «خلیفه» می‌گویند: «خلیفه کسی است که به جای شخص پیش از خود می‌نشیند و جای او را می‌گیرد» (فراهیدی، 1414ق، ج 1: 520؛ زمخشری، بی‌تا: 119). راغب اصفهانی «خلافت» را به معنای نیابت و جانشینی گرفته و «خلیفه» را همان جانشین دانسته است (راغب اصفهانی، 1416ق، ج 1: 293). ابن فارس معتقد است:

«این واژه، سه اصل دارد: یکی از این سه اصل این است که یک چیز دیگر آید و در جای آن قرار گیرد، اصل دوم معنایش ضد «قُدَّام» [جلو] می‌باشد و اصل سوم به معنای تغییر و دگرگونی است. اصل اول، «الخَلْف» به معنای چیزی است که پس از چیز دیگر می‌آید؛ مثلاً می‌گویند: «هو خَلْفُ صدقٍ من أبیه» و یا «هو خَلْفُ سوءٍ من أبیه» [او جانشین پدرش در راستی و درستی و یا در بدی و بدکرداری است] (ابن فارس، 1420ق، ج 1: 214). ابن‌منظور ذیل واژه «خلف» می‌نگارد:

«خَلَفَ فلانٌ فلاناً». یعنی فلانی جانشین فلانی شد. گفته می‌شود: «خَلَفَهُ من قومه خلافةً» یعنی او را در قومش به جای خود گماشت. «خلیفه» کسی است که به جای شخص پیش از خودش می‌نشیند. جمع کلمه «خلیفه»، «خلائف» است. «خلیفه»

به معنی «خلیف» است، که جمع آن «خلفاء» می‌باشد (ابن منظور، 1388ق، ج 9، ذیل مادهٔ خلف).

طریحی نیز آیات و روایاتی را ذیل «خلف» مورد بحث و بررسی قرار داده و معنای هر کدام از اشتقاقات ریشهٔ «خلف» را بیان نموده است. او ذیل عنوان «خلیفه» می‌نگارد:

«خلیفه به معنای سلطان اعظم و پادشاه بسیار بزرگ مقام است... خلیفه کسی است که به جای شخص رونده می‌نشیند و مکان او را پُر می‌کند. «تاء» در خلیفه برای مبالغه است و جمعش «خلفاء» می‌باشد (طریحی، 1417ق، ج 5: 49. شرتونی، 1416ق، ج 2: 157. مصطفوی، 1360ق، ج 3: 109). بنابر آنچه تا اینجا بیان شد، «خلیفه» یعنی کسی که جای شخص دیگر در غیاب او می‌نشیند.

مفهوم‌شناسی واژهٔ جعل خلیفه

واژهٔ جعل، در آیه نیز از مواضعی است که مفسران در ترجمه و تفسیر آن اختلاف نموده، برخی آن را به معنای «تصییر» یعنی گردانیدن دانسته (زمخشری، بی تا، ج 1: 124)، و عده‌ای معنای «خَلَقَ» یعنی آفریدن را برای آن برگزیده‌اند (اندلسی، 1420ق، ج 1: 288). که در حالت اول، معنای جمله به صورت «من خلیفه‌ای در زمین قرار می‌دهم» و در حالت دوم به صورت «من در زمین خلیفه‌ای می‌آفرینم» خواهد بود (جوادی آملی، 1385ش، ج 3: 27).

مصادق خلیفه

در تعیین مصادق خلیفه، احتمال‌های متعددی مطرح است:

الف) شخص حقیقی آدم^(ع): در این نظر واژهٔ خلیفه اختصاص به حضرت آدم^(ع) داشته و نمی‌توان دیگران و ذریهٔ او حتی انبیا را مشمول آن دانست (طبرسی، 11379ش، ج 1: 74). (کشاف، 1382، ج 1: 124). نقد این رأی، در ضمن مطالب، در ادامهٔ بحث خواهد آمد.

ب) آدم^(ع) و ذریهٔ او: بیشتر علمای اهل سنت و شیعه برآنند که مراد از خلیفه، آدم و ذریهٔ ایشان است. این گروه معتقدند هر چند در این آیه، «خلیفه» به صورت مفرد آمده و به نظر می‌رسد تنها بر آدم^(ع) انطباق دارد، ولی خداوند نه فقط آدم، بلکه نوع انسان را برای خلافت اراده کرده است (طباطبایی، 1389ش، ج 1: 177). سلیمان بن احمد بن ایوب طبرانی (قرن 3)، شهاب‌الدین یحیی سهروردی (قرن 5)، عبدالله بن عمر بیضاوی (قرن 7)، محی‌الدین بن عربی (قرن 7)، سید حیدر آملی (قرن 8)، ملامحسن فیض کاشانی (قرن 10)، محمدتقی مجلسی (قرن 10)، صدرالدین شیرازی (قرن 10)، ملاهادی سبزواری (قرن 12)، محمد ثناءالدوله مظهری (قرن 13) همگی به این رأی قائل‌اند.

ج) آدم^(ع) و همهٔ انبیا: برخی مراد از خلیفه را نوع انسان ندانسته، بلکه آن را در ارتباط با مقام نبوت و امامت می‌دانند. در این دیدگاه، منظور از خلیفه، حضرت آدم^(ع) و دیگر انبیای الهی است؛ چراکه آن‌ها در اداره و هدایت بندگان - به جهت دوری مراتب بندگان از فیض الهی - خلفای خداوندند (طنطاوی، 1997م، ج 1: 92). از این رو آدم^(ع) به عنوان یک نمونه از انبیای الهی مورد مثال الهی قرار گرفته است (عسکری، 1412ق، ج 1: 211؛ مجلسی، 1403ق: 703). که این وجه هم با ادلهٔ متعددی قابل نقد است. و برخی هم به نقد آن مبادرت ورزیدند.

د) نفس یا نوع انسانی: برخی دیگر با اشاره به آیهٔ ﴿أَتَى جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ و تعلم اسماء حسنی توسط آدم، همهٔ حیوانات و نباتات را مظهر اسماء الهی و نیز انسان کامل را مظهر کل اسماء حسنای الهی دانسته‌اند و بر این باورند نفس و یا انسان نوعی، خلیفهٔ خداوند در زمین است (سهروردی، 1375ش، ج 4: 98).

تضارب آرا در بیان مستخلف عنه

علما و مفسران در این که مستخلف عنه کیست و جانشینی این خلیفه از کیست، اختلاف کرده‌اند. در تعیین مصداق مستخلف عنه، اقوال فراوانی بیان شده است. اغلب مفسران شیعی، انسان را خلیفه و جانشین خداوند دانسته و وجوه دیگر از نظر آنان مردود است (طباطبایی، 1417ق، ج 1: 116؛ مکارم شیرازی، 1421ق، ج 1: 172؛ قرائتی، 1383ش، ج 1: 89؛ میرزاخسروانی، 1390ش، ج 1: 76؛ قمی مشهدی، 1368، ج 1: 321؛ حسینی شیرازی، 1432ق، ج 1: 15). برخی دیگر نیز جانشینی آدم و فرزندان او از فرشتگانی که پیش از این در زمین ساکن بوده‌اند، یا جانشینی او از طرف تمامی فرشتگان را مراد دانسته‌اند (طبرسی، 1379ش، ج 1: 36؛ فیض کاشانی، 1415ق، ج 1: 108). در پاسخ بدین نظرات، که از خاستگاه قرآنی و علمی قوی‌ای برخوردار نیست، با چشم‌پوشی از شرایط سنخیت و همگونی، بین فرشته و انسان - که فرشته آسمانی و انسان زمینی است - باید گفت کارگزاری فرشتگان هرگز تعطیل‌بردار نیست تا جانشینی انسانی بخواهند، و اگر هم تعطیل‌بردار بود فرشتگانی دیگر جانشین این فرشتگان می‌شدند، اضافه بر آن که فرشتگان، آفریدگانی پیش از این انسان بوده‌اند. ضمن آن که بخش عمده‌ای از کارگزاری فرشتگان برای امور انسانی است. لذا در مقام واقع، چنین جانشینی اتفاق نیفتاده است. و جانشینی انسان از فرشتگان بی‌معناست، اما طبق آیات قرآن، جانشینی ملائکه از انسان‌ها، اگرچه در عمل چنین اتفاقی نیفتاده، ولی احتمال آن از سوی خداوند رد نشده است: ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ﴾

(زخرف/ 60)؛ و اگر بخواهیم قطعاً، به جای شما، فرشتگانی، که در (روی) زمین جانشین (شما) گردند، قرار می‌دهیم.

بنابراین کسانی که می‌گویند ملائکه از خدا خواستند که آن‌ها را جانشین خدا نماید، هیچ شاهد قرآنی ندارد و اشکالات فراوانی هم دارد، ولی جانشین شدن ملائکه به جای انسان، شاهد قرآنی دارد.

خلافت انسان از جنیان پیش از خود- که به سبب عصیان و طغیان خویش گرفتار عذاب الهی شدند- نیز به عنوان وجه مورد نظر برخی تفاسیر ذکر شده است (حسینی شاه عبدالعظیمی، 1363 ش، ج 1: 108). جانشینی از جن - که بیشترشان زمینی هستند- نیز معنا ندارد؛ زیرا طبق آیه ﴿وَالْجَنَّ خَلَقْنَا مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ﴾ (حجر/ 27) جنیان پیش از انسان آفریده شده‌اند، و تا پایان هم موجودند. از سویی دیگر، ماهیتشان با ماهیت انسان متفاوت است. پس جانشین بودن انسان از آنان نیز بی‌معناست.

برخی دیگر خلافت انسان از انسان‌های پیش از خود را مراد خداوند از این جعل خلافت دانسته‌اند (مراغی، 1985 م، ج 1: 80؛ صادقی تهرانی، ج 1: 49-47). و برای این رأی ادله‌ای مطرح است که با مراجعه به قرآن و روایات به خوبی آنها را بازخواهیم شناخت.

ادله خلیفه بودن انسان از انسان‌های پیش از خود

برای خلافت انسان، از انسان‌های پیش از حضرت آدم، ادله و قرائن بسیاری موجود است که بخشی از آن ادله با توجه به قرآن و برخی دیگر به عنایت به روایات، لغت و تاریخ قابل شناسایی است. در این بخش اهم این ادله را فهرست و موارد دیگر را در ادامه، در ضمن ارزیابی قائلان خلافت الهی عرضه می‌کنیم.

1. اولین و بهترین استدلال در این باره با مراجعه به قرآن حاصل می‌شود. واژه خلیفه با دیگر واژگان متحدالمضمون خود، 16 بار در قرآن به کار رفته است. این واژگان شامل خلیفه (بقره/ 30 و ص/ 26)، خلافت (انعام/ 165؛ یونس/ 14 و 73 و فاطر/ 30)، خلفاء (اعراف/ 69 و 74 و نمل/ 62)، یستخلف (انعام/ 133؛ اعراف/ 129؛ هود/ 57؛ نور/ 55 و حدید/ 7) و یخلف (زخرف/ 60 و مریم/ 59) است. برخی از این واژگان با حرف جازه «فی» (بقره/ 30؛ اعراف/ 129؛ یونس/ 14؛ نور/ 55؛ فاطر/ 39؛ ص/ 26 و حدید/ 7)، و برخی موارد با حرف جازه «من» (انعام/ 133؛ اعراف/ 69 و 74 و مریم/ 59) و در بقیه موارد (انعام/ 165؛ یونس/ 73؛ هود/ 57؛ نمل/ 62 و زخرف/ 60) مطلق آمده است. در 10 مورد، که واژه «خلافت» آمده، منظور صراحت در جانشینی افراد از یکدیگر است: (انعام/ 133؛ اعراف/ 69 و 74 و 129؛ یونس/ 14 و 73؛ هود/ 57؛ مریم/ 59 و زخرف/ 60). در این آیات، خداوند به جانشینی

انسان‌ها از پیشینیان خود، چون عاد و ثمود و نوح و... اشاره نموده و اذعان داشته است همان‌گونه که شما از ذریهٔ پیشینیان خلق شده‌اید، خداوند هم می‌تواند شما را از میان ببرد و هر چیز دیگر اعم از انسان و غیرانسان، مانند ملائکه و اجنه و حتی حیوانات، را جانشین شما گرداند که این، خبر از قدرت الهی دارد. و نیز در برخی موارد، صراحت بر آن دارد که شما جانشین اقوام و پدران و نسل‌های پیش از خود هستید. از 6 آیهٔ باقی‌مانده، واژهٔ خلیفه در آیهٔ 26 سورهٔ ص نیز به معنای خلافت از انبیای دیگر است ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾. دلیل ما بر این سخن آن است که پیش از ماجرای حضرت داوود، خداوند دربارهٔ قوم عاد و نوح سخن گفته و ستم‌های آن‌ها را بر انبیا برشمرده است. پس از آن، به نقل ماجرای تعلیم داوود به عنوان مقدمهٔ نبوت اشاره و سپس داوود را خلیفه، یعنی جانشین انبیای گذشته و پیامبر خدا، معرفی نموده است. دیگر آن که، طبق آیات قرآن از جمله آیهٔ ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ﴾ (فاطر/39) «خداوند همهٔ انسان‌ها را به عنوان خلیفه معرفی نموده است» نمی‌توان گفت صرفاً اولیا و انبیای الهی، خلیفهٔ خدا هستند که اگر این خلافت و جانشینی از خدا باشد، متعلق به همهٔ مردم است؛ زیرا آیات متعدد (انعام/165؛ نمل/62؛ حدید/7؛ نور/55؛ یونس/14؛ فاطر/39) به صیغهٔ جمع و خطاب به همگان، به عنوان منتی از آن یاد می‌کند و وجهی ندارد که فقط خطاب به حضرت داوود بوده باشد و پس از آن، تکالیف خاص ایشان را به حضرتش ابلاغ نماید.

در تمام موارد یادشده در قرآن، که از خلافت یاد شده است، همه به خلافت انسان‌ها و یا انسانی از انسان دیگر اشاره دارد. به بیان دیگر، همسانی خلیفه و مستخلف‌عنه در تمام این موارد لحاظ شده است.

2. در 5 آیهٔ دیگر (بقره/30؛ انعام/165؛ نمل/62؛ فاطر/39؛ حدید/7) در سه مورد؛ ﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره/30)، ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ﴾ (فاطر/39) و ﴿آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ﴾ (حدید/7). ماجرای خلافت با حرف جارهٔ «فی» آمده است که معنای ظرفیت مکانی را می‌رساند. و در دو مورد باقی‌مانده ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ﴾ (انعام/165). ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾ (نمل/62) به صورت مطلق بدون حرف «فی» آورده است. در این دو مورد، معنای اولیهٔ آیه این‌گونه می‌شود که شما را «جانشین زمین» قرار دادیم. واضح است که این معنا نمی‌تواند مفهومی صحیح داشته باشد؛ زیرا زمین قابلیت جانشین داشتن را ندارد. پس یا باید مظلوف واقعی، که قابلیت جانشینی داشته باشد، در اینجا محذوف شده باشد، مانند «ناس» و «امه». یا آن که خلافت در معنای واقعی کلمه

نباشد که به نظر می‌رسد با توجه به 8 آیه از قرآن، که صراحت در ارث بردن زمین از سوی اقوام یکی پس از دیگر دارد، خلافت زمین در این جا معنای ارث بردن زمین را دارد. در آیات متعددی (اعراف/ 128 و 100؛ مریم/ 40؛ انبیاء/ 105؛ قصص/ 5؛ احزاب/ 27؛ زمر/ 74 و دخان/ 28) زمین را ارثی معرفی نموده است که اقوام یکی پس از دیگری بنا بر قابلیت، خواست و اراده خداوند از همدیگر به ارث می‌برند. بر همین اساس می‌توانیم بگوییم خلیفه در این آیات در معنای ارث بردن زمین و سکونت گزیدن در آن است. در آن دسته از آیاتی هم که با حرف جارّه «فی» آمده، با توجه به این آیات و مطالب گذشته، یا بدین معناست که «می‌خواهم در زمین وارثی برای انسان‌های پیشین قرار دهم» یا آن که «جانشینانی برای اقوام و انسان‌های پیش قرار دهم» که حاصل معنای هر دو، یکی است.

3. دلیل دیگر روایاتی است که در آن به وجود انسان‌های پیش از آدم و خلافت بنی‌آدم از آنان حکایت دارد. از جمله روایتی است که صدوق در *خصال* از امام باقر^(ع) نقل کرده است:

«خدای عزوجل از روزی که زمین را آفریده، هفت عالم را در آن خلق (و سپس منقرض کرده است) که هیچ یک از آن عوالم از نسل آدم ابوالبشر نبوده‌اند و خدای تعالی همه آنها را از پوسته روی زمین آفرید و نسلی را بعد از نسل دیگر ایجاد کرد و برای هر یک، عالمی بعد از عالم دیگر پدید آورد تا در آخر، آدم ابوالبشر را بیافرید و ذریه‌اش را از او منشعب ساخت» (صدوق، 1381، ج 2: 652).

4. روایت دیگر نیز ابن‌بابویه و عیاشی از محمدبن مسلم از امام محمد باقر^(ع) که گفت: به تحقیق که خدا از روزی که زمین را خلق کرده هفت عالم آورده است که ایشان از فرزندان آدم نیستند. ایشان را از ادیم ارض، یعنی از روی زمین، خلق کرده است. پس ایشان را در زمین یکی بعد از دیگری ساکن گردانید. (مجلسی، بی‌تا: 634). عبارت نسلی پس از نسل دیگر و یکی پس از دیگری، در این روایات صراحت از خلافت نسل‌ها در پی هم و به‌تبع آن، بنی‌آدم از انسان‌های پیشین دارد.

ممکن است در اینجا پرسشی مهم ایجاد شود مبنی بر آن که در روایات مأثور از عترت طاهره، به‌عنوان مفسر و مبین راستین قرآن از واژه خلیفه خدا بسیار سخن به‌میان آمده است. ضمن اذعان به اهمیت بررسی همه آنها و عرضه آنها بر قرآن و سنت و دیگر مبانی تأییدشده از سوی واضعان علم حدیث، باید بگوییم در صورت صحت اسناد صدوری و متنی آن روایات، قطعاً اضافه «خلیفه الله» اضافه تشریفی است، مانند «بیت‌الله» و «روح‌الله». و هدف از این اضافه اعتبار بخشیدن و ارزش دادن به مقام کرامت و فضل انسانی است نه آن که انسان به‌واقع جانشین خداوند در روی زمین باشد.

5. دلیل دیگر، توجه به معنای لغوی خلیفه است. همان گونه که در ابتدای این تقریر آمد عموم لغویون برآنند که در این واژه جانشینی از دیگری که غایب بوده را مراد دانسته‌اند. و خلافت انسان از انسان‌های پیش از خود می‌تواند بهترین مصداق باشد؛ چراکه در این خلافت هم جانشینی با وجود غیبت مستخلف‌عنه، بلامانع است و هم اشتراکات بسیار میان خلیفه و مستخلف‌عنه لحاظ شده است. امری که در دیگر احتمالات ممکن نبود.

6. بنا بر شواهد علمی، طوفان نوح در حدود ۳۲۰۰ سال پیش از میلاد مسیح و نیز در ۹۵۰ سالگی حضرت نوح^(ع) به وقوع پیوست و نیز بین نوح و آدم^(ع) ۱۵۰۰ سال فاصله بوده و حضرت آدم^(ع) ۹۳۶ سال عمر کرده است. با محاسبهٔ ارقام فوق، خلقت آدم^(ع) در ۶۵۸۶ سال پیش از میلاد مسیح به وقوع پیوسته است. این تاریخ در تورات آمده و با بعضی محاسبات عقلی نیز متناسب است و علامه طباطبایی نیز آن را پذیرفته‌اند (طباطبایی، 1389، ج 4: 144). این در حالی است که از نظر مطالعات تاریخی و کاوش‌های باستان‌شناسی نیز وجود انسان‌هایی پیش از حضرت آدم امری اثبات‌شده و غیرقابل‌انکار است. کشف آثار تمدن و بقایای انسانی نشان‌دهندهٔ نماندن نسل مربوط به دورهٔ پارینه‌سنگی، که حدود چهار هزار سال پیش منقرض گشته‌اند، حکایت از وجود انسان‌هایی قبل از حضرت آدم بر روی زمین دارد. علامه طباطبایی نیز افزون بر تأیید مشاهدات تاریخی از آیهٔ 30 سورهٔ بقره این استنباط را دارند که قبل از خلقت آدم^(ع)، انسان‌هایی زندگی می‌کردند که فرشتگان با سابقهٔ ذهنی که از آن‌ها داشتند از خداوند می‌پرسند: آیا کسی را خلق می‌کنی که فساد و خونریزی می‌کند (طباطبایی، 1389، ج 4: 145). حال با این شواهد علمی و قرآنی آیا خلافت بنی‌آدم از انسان‌های پیش با سیاق آیات، اعتراض ملائکه، و اوصاف خدا سازگاری بیشتری ندارد؟

تبیین دلایل قائلان خلافت الهی و ارزیابی آن

از میان آرای به‌دست آمده، آن چه بیشتر از همه مورد عنایت مفسران است، خلافت حضرت آدم از خداوند متعال است که قائلان با توجه به استنادات روایی و قرآنی و عرفانی آن را تبیین می‌کنند. ادلهٔ قائلان این رأی و ارزیابی آن بدین قرار است:

1- این دیدگاه اولین دلیل را قدرتمندی انسان و ترقی و پیشرفت او در جهان هستی با وجود ضعیف بودن دانسته است، بدین معنا که انسان، به‌مرور زمان، هرچه بیشتر خدافت شود و مظهر بیشتر آن، در زندگی پدیدار گردد، زندگی برای او چون بهشتی خواهد بود که انسان با ارادهٔ خود ایجاد نموده است و به همین دلیل است که باید منتظر ترقیات عجیب بشر در دنیا بود که این موجود مرموز و خلیفه‌الله چه کارهایی انجام خواهد داد و ظهور آن کارها دلیل

خلیفه‌الله و مظهر صفات حق بودن و درعین حال، معرف کمال قدرت خداوند است. انسان با این همه نیرو و موهبت از حیث استعداد و آرزو و علم و عمل، غیرمحدود است. خداوند این مواهب را به او داده تا به واسطه او اسرار خلقت آشکار شود. خداوند او را با این مواهب، خلیفه و جانشین خود در زمین قرار داده است. درواقع، او عجایب صنع خدا و اسرار خلقت و بدایع حکمت او را آشکار می‌سازد (قرشی، 1371، ج 2: 289؛ رشیدرضا، بی تا، ج 1: 263).

اگر دلیل خلیفه‌اللهی انسان را صنعت و فناوری بدانیم، قبل از هر چیز، باید بگوییم صنعت و فناوری از جمله دستاوردهای جهان نوین هستند. در گذشته‌های نه چندان دور، زندگی کاملاً ساده و به‌دوراز هرگونه فناوری برای مردم مهیا بوده است. و همین اکنون هم هستند بسیاری از جوامع غیرمترقی که از ابتدایی‌ترین صنایع و فناوری بی‌بهره‌اند. حال اگر ملاک خلافت از خدا پیشرفت‌های نوین باشد، بی‌بهرگان از آن، در حال و گذشته، از این خلافت برخوردار نیستند. و بعید است که قائلان به این تفکر به این ملزومات کلام خویش قائل باشند.

افزون بر آن، اگر بپذیریم انسان به دلیل داشتن صنعت و قدرت انجام بیشتر کارها خلیفه‌الله است، چنان چه روزی کشف شود که در این جهان هستی، موجودات دیگری هم هست که شاید علم و فناوری و صنعت آن‌ها از انسان‌ها هم بیشتر باشد، باید بپذیریم آن موجودات فرازمینی، که دارای هوش و فناوری هستند، هم خلیفه‌الله باشند؛ و یا حتی فرشتگانی که مسئولیت بعضی از کارها، مثل میراندن و... را دارند، باید آن‌ها را خلیفه خدا در آسمان‌ها بدانیم. و اجنه نیز در نوع و ساختار خود از قدرتی بسیار بیشتر از انسان‌ها برخوردارند، پس آن‌ها نیز خلیفه خدا هستند. بنابراین چنین دلیلی بر خلافت انسان برای خدا، دارای اشکالات فراوانی است و نمی‌توان به راحتی آن را پذیرفت.

2- دلیل دیگر، که صاحب‌نظران بدان اشاره می‌کنند، نظر به کرامت و کمال انسان است. کرامتی که نیاز به زمینه مناسبی چون علم به اسماء دارد و ملائکه مکرم از زمینه مزبور محروم‌اند. لذا این چنین کمال و کرامتی در صورتی محقق می‌شود که انسان، خلیفه خدا بوده و قلمرو خلافت و حوزه تصرف او، آسمان‌ها و زمین باشد، و زمین تنها مسکن او باشد. بنابراین فرض، خلافت انسان از جن و نسناس کرامتی برای او به حساب نمی‌آید و نیازی هم به علم اسماء و یا برخورداری از مقام تسبیح و تقدیس ندارد، تا سبب سؤالات فرشتگان شود (جوادی آملی، 1385 ش، ج 3: 87).

در این که انسان دارای کرامت و فضیلت است حرفی نیست، اما باید توجه داشت انسان هراندازه که از کرامت برخوردار باشد، شایستگی جانشینی کرامت خدا را ندارد. با این تفاسیر اگر بگوییم «چون انسان دارای چنین کرامتی در هستی است، باید خلیفه و جانشین خدا

باشد»، این نتیجه‌گیری دارای اشکال است؛ چراکه در هستی، غیر از انسان، مخلوقات دیگری هم، که دارای کرامت و فضیلت باشند، وجود دارند، ولی هیچ‌کدام به‌عنوان جانشین خدا محسوب نمی‌شوند.

ضمن آن‌که این استدلال که انسان از همه مخلوقاتی که خداوند آفریده از کرامت بالاتری برخوردار است، به همین دلیل خلیفه خداست، کاملاً با قرآن انطباق ندارد؛ چراکه خداوند از تفضیل بنی‌آدم بر بیشتر موجودات و نه همه آنها، سخن گفته، و از اکرم بودن بر همه مخلوقات سخنی به‌میان نیاورده است. و بین تفضیل و تکریم در ضمن یک آیه تفاوت قائل شده است: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾ (اسرا/ 70)؛ «و ما همواره فرزندان آدم را به‌راستی گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکب) حمل کردیم و از پاکیزه‌ها به ایشان روزی دادیم و آن‌ها را بر بسیاری از کسانی که آفریدیم برتری دادیم (آن هم) برتری (ویژه‌ای)».

دیگر آن‌که خداوند فقط فرموده، بنی‌آدم را مکرم گردانیده‌ام: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ شاید این هم یک تفاوت آدم و بنی‌آدم از مستخلف‌عنه باشد که موجبات پرسش ملائکه را فراهم نموده است. پس اولاً، خداوند آدم و بنی‌آدم را نه بر همه مخلوقات که بر بسیاری از آنها برتری داده است؛ ثانیاً، خداوند بنی‌آدم را فقط تکریم کرده نه آن‌که بر همه موجودات، اکرم گردانیده باشد. لذا می‌توانیم استنباط کنیم که در بین مخلوقات خدا، غیر از انسان، مخلوقات دیگری هم هستند که انسان در کرامت و برتری و تفضیل بر آن‌ها برتری ندارد. حال اگر بگوییم انسان به‌دلیل داشتن کرامت بیشتر خلیفه‌الله است، باید بپذیریم آن‌ها هم به‌دلیل داشتن کرامت، خلیفه‌الله باشند.

و نکته مهم‌تر آن‌که، پرسش و اعتراض فرشتگان بر خدا ناشی از کرامت و فضیلت این موجود یعنی آدم نبود، بلکه ناشی از خونریزی و فساد او بود. ﴿قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾. که قطعاً با کرامت و خلافت الهی، ناسازگار است.

3- دلیل دیگری که برای خلافت حضرت آدم از خداوند مطرح می‌کنند آن است که ظاهر جمله ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ این افاده را دارد که متکلم برای خود خلیفه تعیین می‌کند نه برای دیگران (جوادی آملی، 1385 ش، ج 3: 123).

در وهله اول این دلیل خلاف نص صریح قرآن است که خداوند انسان‌ها را و اقوام و گروه‌هایی را به‌عنوان خلیفه برای هم‌دیگر تعیین می‌کند. برای نمونه آیه ﴿أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ

جاءكم ذكر من ربكم على رجل منكم لينذركم واذكروا اذ جعلكم خلفاء من بعد قوم نوح (اعراف/69). ﴿وَ اذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْاَرْضِ﴾ (اعراف/7).

نکته دیگر این که واژه به کار رفته در آیه «خلیفة» به معنای جانشین است، نه «خلیفتی» به معنای جانشین من. حتی اگر هم (خلیفتی) بود، به معنای جانشین ذات و صفات و افعال ربوبی نبود، بلکه همچون واژگان (روحی، خلقی و...) بود که مضاف هرگز سنخیتی با خدا - که مضاف الیه است - ندارد، و این کلمات متشابه، با ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ پاسخ داده می شوند (صادقی تهرانی، 1405ق، ج 1: 281).

افزون بر آن، این استدلال در همه جا صحیح نیست، چون ما با قرآینی که هست می فهمیم این خلیفه برای متکلم است یا دیگری. در مورد خدا، ما با مراجعه به آیات قرآن می فهمیم که این خلیفه خدا نیست؛ زیرا جانشینی شرایط و زمینه‌هایی، چون سنخیت، همگونی، عدم توانایی مستخلف‌عنه، و مرگ و نابودی او را می‌طلبد، به‌ویژه «ة» که در «خلیفة» برای مبالغه است؛ بدین معنی که این جانشین با تلاش تمام برای جانشینی از مستخلف‌عنه بکوشد، که در این میدان برابر او، یا کمتر از او نباشد. یا این که - مانند این‌جا - بیشتر از او جانشین او باشد. لذا اگر هم قبول نداشته باشیم صفات و افعال خدا با مخلوقاتش تباین کلی دارد، ولی این را می‌دانیم که «هاء» خلیفه برای مبالغه است؛ یعنی این جانشینی، با تمام شرایط از مستخلف‌عنه و حتی بیشتر و بالاتر از خود مستخلف‌عنه است. اگر آدم^(ع) خلیفه خدا باشد به این معنی است که او از همه جهات و در همه صفات و اسماء اگر نگوئیم بالاتر از خدا باید باشد، باید هم‌ردیف او باید باشد. و طبق آیه قرآنی ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ (اسراء/70) تمام این استدلالات باطل می‌شود (صادقی تهرانی، 1405ق، ج 1: 283). پس خداوند در همه صفات، افعال و ذات خود با همه مخلوقاتش تباین کلی دارد. بنابراین چیزی و کسی حتی یک صفتش هم مثل صفت خدا نیست تا بتواند حتی در یک صفت، جانشین و خلیفه خدا باشد. افزون بر آن، اگر هم بپذیریم که ملائکه از این گفته خدای سبحان ﴿اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً﴾، مستخلف‌عنه را خدای تبارک و تعالی فهمیده باشند، پس چرا گفتند ﴿اِنَّ تَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُفْسِدُ فِیْهَا وَ یَسْفِكُ الدِّمَآءَ﴾. مگر نعوذ بالله خدای تبارک و تعالی فسادگر و خونریز است که جانشین او به فساد و خونریزی پردازد؟ یا ملائکه خدا را نشناختند و فکر می‌کردند او فساد می‌کند؟ آیاتی بسیار در قرآن درباره میزان معرفت الهی ملائکه وجود دارد که همگی متضمن شناخت تنزیهی ملائکه از خداوند است. ﴿یُسَبِّحُونَ اللَّیْلَ وَ النَّهَارَ لَا یَفْتُرُونَ﴾

(انبیاء/ 20). (و تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَاقِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (زمر/ 75).

آری ملائکه خدا را تسبیح می‌کنند و او را از هر عیبی، به‌ویژه فساد دور می‌دانند. پس این‌که بگوییم ملائکه، مستخلف‌عنه را خدا دانسته، دارای اشکالات و ایرادات فراوانی است. و خدا هم در جواب ملائکه، بُعد فسادگری و خونریزی این جانشین را رد نکرد و به آن‌ها نفرمود که شما اشتباه می‌کنید، چون این جانشین فساد و خونریزی نمی‌کند تا فهمیده شود که خلیفه و جانشین خودش است، بلکه فرموده: (إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) (بقره/ 30)؛ یعنی آن بُعد علم ملائکه (فساد و خونریزی) به این جانشین را رد نکرد، بلکه جنبه علم نداشتن ملائکه به این جانشین را مورد اشاره قرار داد. به عبارتی ساده، خدا خواست به ملائکه بفهماند اگرچه این مخلوق را به جای همه انسان‌های گذشته، که در زمین به فساد و خونریزی می‌پرداختند، قرار داد، ولی این مخلوق دارای بُعد و جنبه مثبت هم هست که شما ملائکه از آن کاملاً ناآگاه هستید.

شگفتی و اعتراض ملائکه نیز بر این اساس بود، که اگر این انسان جانشین انسان‌های پیشین است، پس در افساد و خون‌ریزی به همان شیوه است، و روی همین اصل هم پرسیدند: (أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ) (بقره/ 30)؛ لیکن با (إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) و همچنین (وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) (بقره/ 31)؛ پاسخشان را به‌خوبی دریافت کردند، که این جانشین گرچه در هیبت انسانی مانند انسان‌های منقرض‌شده پیشین است، اما از نظر استعداد و عملکردش بسی برتر از آنان است.

اگر هم گفته شود سؤال ملائکه براساس علم آن‌ها به آینده بود، پاسخشان همان است که: (إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ)، ولی طبق آیه 30 سوره بقره آنان از روی علم به آینده چنین سؤالی نکردند، بلکه با علم به گذشته، زبان به این پرسش گشودند. ممکن است پرسیده شود چرا نسل قبل منقرض شده است؟ در پاسخ می‌گوییم در مورد نسل حاضر نیز تهدید به انقراض وارد شده است چنان‌که آیه 133 سوره نساء می‌فرماید: «ای مردم! اگر خدا بخواهد شما را می‌برد و بعد از شما هر که را بخواهد خلیفه و جانشین شما خواهد ساخت».

4- دلیل دیگر را در باب خلافت انسان از خداوند مطرح کرده‌اند. بدین مضمون است که، نسل‌های فراوان یکی پس از دیگری آمدند و هرکدام جانشین دیگری بود و آفریدگار همه آن‌ها خدای سبحان بود، ولی هنگام آفریدن هیچ‌یک، فرشتگان را در جریان آفرینش نسل جدید قرار نداد و از آن به‌عنوان خلیفه یاد نکرد و گرنه فرشتگان، مسبوق به جعل خلافت بوده‌اند. و این‌گونه از جعل خلافت تعجب نمی‌کردند. غرض آن که «خلافت تاریخی» فراوان

بود، لیکن هرگز خداوند از هیچ یک به عنوان «خلیفه» یاد نکرد. پس معلوم می‌شود که خلافت انسان، جریان تاریخی و طبیعی انسانی نیست، بلکه مطلبی الهی است (جوادی آملی، 1385 ش، ج 3: 123).

در پاسخ این دلیل اولاً، ما اطلاعی مبنی بر آن که خدا در خلقت آن‌ها، ملائکه را در جریان گذاشته باشد در دست نداریم. این امری است که قرآن و روایات آن را مسکوت باقی گذاشته‌اند و نیافتن، دلیل بر نبودن نیست. ثانیاً، شاید بتوان گفت بر فرض صحت ادعا، چون نسل‌های پیش از آدم^(ع) که در توالی یکدیگر می‌آمدند، هیچ امتیاز خاصی بر یکدیگر نداشتند؛ یعنی یک نوع تکرار در خلقت با همان خصوصیات نسل قبل بود که فساد و خونریزی از آن جمله بود، ولی در این مخلوق و جانشینی که خدا خلق کرده و به جای نسل قبلی قرار دهد، یک جنبه مثبت دیگری هم در نظر گرفته که همان جنبه معنوی و ملکوتی این خلیفه است. و به همین خاطر ملائکه را در جریان این خلقت قرار داد (ندائی، 1393).

5- دلیل آخر قائلان خلافت الهی، آن است که جریان سجده برای خلیفه نیز نشان می‌دهد که او خلیفه خداست، نه خلیفه شخص دیگر (جوادی آملی، 1385 ش، ج 3: 123). در پاسخ به این دلیل هم باید عرض کرد که اولاً، سجده برای خدا طبق آیه شریفه دستور سجده پس از تعلیم اسماء به آدم و انبیا آن به ملائکه صورت گرفته است، نه پس از خلقت که مورد استفهام ملائکه بود. و نیز سجده ملائکه در ماجرای حضرت آدم، برای خدا به خاطر انبیا این اسماء به دست آدم^(ع) به ملائکه بوده، نه این که آدم مسجود ملائکه باشد^{۲۰}.

نتیجه‌گیری

معرفی شدن حضرت آدم به عنوان خلیفه چالش مبحث حاضر بود که با بررسی لغوی و قرآنی آن، این نتایج حاصل شد:

1. در این که آدم^(ع) جانشین چه کسی در زمین بود، چهار احتمال مطرح شده است:

الف) موجوداتی از قبیل جن و نسناس؛ ب) خداوند متعال؛ ج) ملائکه؛ د) موجوداتی از سنخ انسان پیش از آدم^(ع).

احتمال آخر با تعبیر درونی آیه و بررسی تمام واژگان خلافت و واژگان متحدالضمون آن و سیاق آیات تأیید می‌شود.

20. اثبات این مطلب هم به یاری خدا در تقریری مجزا خواهد آمد.

2. در تمام کاربردهای قرآنی از واژهٔ خلیفه و مشتقات آن، خلافت انسانی از انسان دیگر و یا گروهی از گروه دیگر مطرح بوده است و پیوسته میان خلیفه و مستخلف‌عنه همسانی لحاظ شده است.

3. خلافت انسان از خدا با اوصاف خدا، سیاق آیات و اعتراض ملائکه ناسازگار است.

4. روایات متعدد و تاریخ نیز به وجود انسان‌های پیش از حضرت آدم اشاره دارند که این امر خلافت بنی‌آدم از انسان‌های پیشین را تقویت می‌کند.

5. ادلهٔ قائلان به آرای دیگر نیز همگی مورد بررسی و ارزیابی قرار گرفته و با شواهد قرآنی تضعیف گشته‌اند.

منابع و مأخذ

- ابن فارس، احمد. (1420ق.). معجم مقاییس اللغة. تحقیق ابراهیم شمس‌الدین. ج 1. بیروت: دار الکتب العلمیة
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (1388ق.). لسان العرب. تحقیق احمد فارس. ج 1. بیروت: دار صادر للطباعة و النشر.
- اندلسی، محمد بن یوسف. (1420ق.). البحر المحیط فی التفسیر. تحقیق صدقی محمد جمیل. ج 1. بیروت: دار الفکر.
- جوادی آملی، عبدالله. (1385ش.). تفسیر تسنیم. ج 1. قم: مرکز نشر اسراء.
- حسینی، اعظم‌السادات. (1390ش.). «داستان آفرینش و سرگذشت حضرت آدم در قرآن». مطالعات قرآن و حدیث. سال پنجم، شماره اول. صص 27-52.
- حسینی شاه‌عبدالعظیمی، حسین بن احمد. (1363ش.). تفسیر اثناعشری. ج 1. تهران: انتشارات میقات.
- حسینی شیرازی، سید محمد. (1423ق.). تبیین القرآن. ج 1. بیروت: دار العلم.
- حویزی، عبد‌علی بن جمعه. (1383ش.). تفسیر نور الثقلین. تصحیح و تعلیق و اشراف سید هاشم رسولی محلاتی. ج 4. قم: المطبعة العلمیة.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (1416ق.). المفردات لالفاظ القرآن. تحقیق صفوان عدنان داوودی. ج 1. دمشق: دار الشامیة.
- رشید رضا، محمد. (بی‌تا). تفسیر القرآن الکریم. (تفسیر المنار). ج 1. بیروت: دارالمعرفة.
- زمخشری، جارالله محمود (بی‌تا). اساس البلاغة. تحقیق استاد عبدالرحیم محمود. ج 1. (بی‌جا): دفتر تبلیغات اسلامی.
- _____ . تحقیق صفوان عدنان داوودی. ج 1. دمشق: دار الشامیة.
- سبحانی، جعفر. (1364ش.). تفسیر صحیح آیات مشکله. تنظیم و نگارش هادی خسروشاهی. ج 1. تهران: مؤسسه نشر و تبلیغ.
- سهروردی، شهاب‌الدین. (1375ش.). مجموعه مصنفات شیخ اشراق. به کوشش هانزی کرین و سید

- حسین نصر و نجف‌قلی حبیب. ج 1. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. شرتونی، سعید. (1416ق.). *اقترب الموارد فی فصیح العربیة و الشوارد*. تهران: دار الأسوة.
- صادقی تهرانی، محمد. (1405ق.). *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة*. ج 1. بیروت: مؤسسه الوفاء.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه. (1381ش.). *خصال شیخ صدوق با ترجمه فارسی*. تهران: کتابچی.
- طباطبایی، محمدحسین. (1973م.). *المیزان فی تفسیر القرآن*. ج 4. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طبرسی، فضل بن الحسن (1379ش.). *مجمع البیان فی التفسیر القرآن*. تصحیح ابوالحسن شعرانی. ج 1. تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- طریحی، فخرالدین. (1376ش.). *مجمع البحرین*. ج 3. تهران: انتشارات مرتضوی.
- طنطاوی، محمد. (1997م.). *التفسیر الوسیط للقرآن الکریم*. ج 1. مصر: دار نهضة و النشر و التوزیع.
- طوسی، محمد بن الحسن. (بی تا). *التبیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- عسکری، مرتضی. (1412ق.). *معالم المدرستین*. ج 4. تهران: موسسه البعثة.
- فراهیدی، خلیل بن احمد. (1414ق.). *ترتیب کتاب العین*. تحقیق دکتر مهدی مخزومی و دکتر ابراهیم السامرای. تصحیح استاد اسعد طیب. ج 1. قم: انتشارات اسوه.
- فیض کاشانی، ملامحسن. (1415ق.). *تفسیر صافی*. تحقیق حسین اعلمی. ج 2. تهران: انتشارات الصدر.
- قرائتی، محسن. (1383ش.). *تفسیر نور*. ج 2. تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- قرشی، سید علی‌اکبر. (1375ش.). *قاموس قرآن*. ج 2. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- قرهی، روح‌الله. (زمستان 95). *درس تفسیر آیه الله قرهی*. www.mehrnews.com
- قمی مشهدی، محمد بن رضا. (1411ق.). *کنز الدقائق و بحر الغرائب*. تحقیق حسین درگاهی. ج 1. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
- کاوند، علیرضا. (1388ش.). «بررسی مفهوم خلیفة‌اللهی انسان در آیه خلافت (آیه 30 سورة بقره)». *پژوهشنامه علوم و معارف قرآن کریم*. زمستان 88. شماره 5. صص 83-103.
- کریمی، محمود. (1391ش.). «بازیابی ابعاد تفسیر کلامی آیه (إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیْفَةً)». *پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن*. پاییز و زمستان 1391. دوره 1، شماره 1، صص 23-40.

مجلسی، محمدباقر. (1403ق.). بحارالانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار. ج 1. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

_____ . (بی تا). حق الیقین. تهران: علمیه اسلامیة.

مراغی، احمد مصطفی. (1985م.). تفسیر المراغی. ج 1. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

مصباح یزدی، محمدتقی. (1376ش.). معارف القرآن. ج 1. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

_____ . (پاییز 95). درس تفسیر آیه الله مصباح یزدی، www.mesbahyazdi.com

مصطفوی، حسن. (1417ق.). التحقیق فی کلمات القرآن. ج 1. تهران: وزارت الثقافة و الارشاد الاسلامی.

مکارم شیرازی، ناصر. (1378ش.). تفسیر نمونه. ج 32. تهران: دار الکتب الاسلامیة.

میرزا خسروانی، علیرضا. (1390ش.). تفسیر خسروی. محمدباقر بهبودی. ج 1. تهران: انتشارات اسلامیة.

ندائی، کاظم. (پاییز 95). معنی جعل خلیفه در زمین. nedaiazquran.persianblog.ir

نصیری، علی. (زمستان 95). بررسی معنانشناسی و تفسیر آیه خلیفة اللهی. مطالعات تفسیری، پاییز

1391، سال سوم شماره 11، صص 69-86.